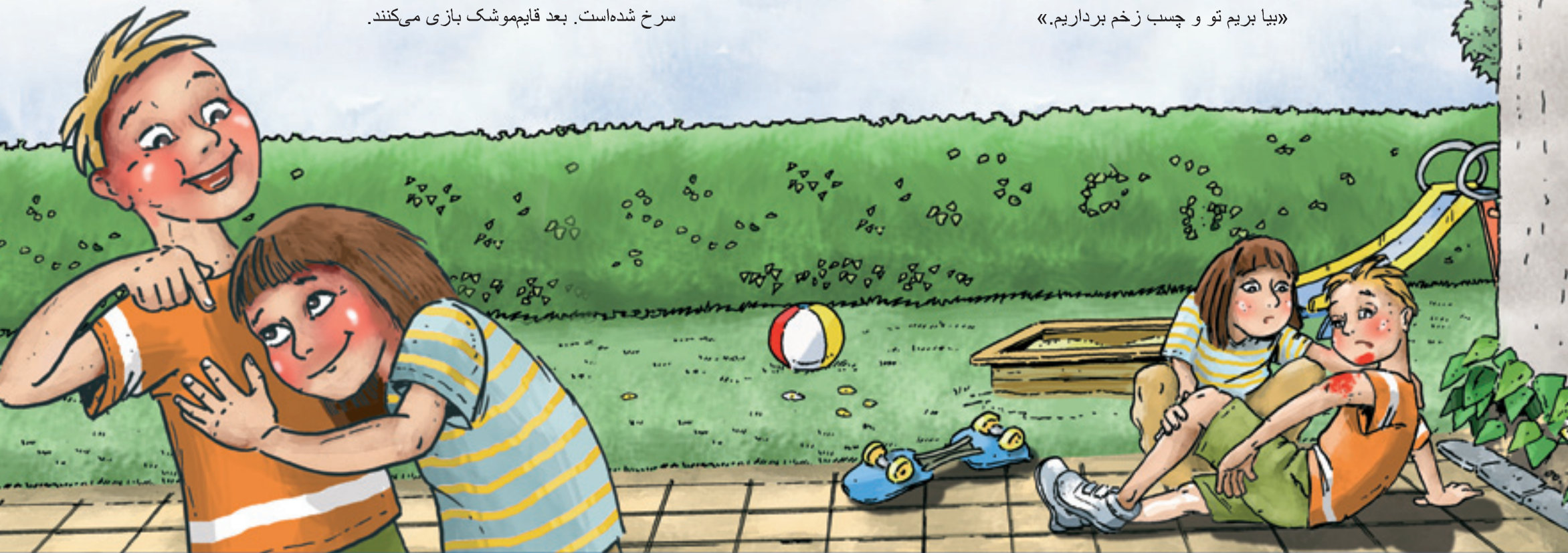


Gute Idee! Draußen rennen die Freunde umher, bis sie außer Atem sind. „Hör mal.“ Liliith legt ihr Ohr an Toms Brust. „Dein Herz schlägt ganz schnell“, staunt sie. Beide haben ganz rote Gesichter. Dann spielen sie Verstecken.

فکر خوبی است! دو دوست، می‌روند بیرون و آن‌قدر می‌دوند تا به نفس نفس می‌افتند.
«گوش کن!» لیلیت گوشش را روی سینه تام می‌گذارد و با تعجب می‌گوید:
«قلبت حسابی تند می‌زنه.» صورت هر دویشان کاملاً سرخ شده‌است. بعد قایم‌موشک بازی می‌کنند.

Doch Tom stolpert und schürft sich Kinn und Ellenbogen auf. Tapfer beißt er die Zähne zusammen. Liliith greift nach seiner Hand und zieht ihn hoch. „Komm, wir gehen rein und holen ein Pflaster“, tröstet sie Tom.

اما تام زمین می‌خورد و چانه و آرنجش خراشیده می‌شود.
با شجاعت دندان‌هایش را روی هم فشار می‌دهد. لیلیت دستش را می‌گیرد و او را بلند می‌کند. بعد او را دلداری می‌دهد:
«بیا بریم تو و چسب زخم برداریم.»



das Gesicht

صورت



die Lippen

لب‌ها



die Brust

سینه



das Kinn

چانه



der Ellenbogen

آرنج



die Hand

دست